

حکومت دینی کارآمد یا

اشاره

تبیین رابطه دین و دموکراسی از مسائل مهم نسل و عصر ماست. کیان اهتمام در این زمینه را به عهده خود دانسته و تاکنون با درج مقالات و انجام گفت و گو، منظرهای متفاوتی بر این بحث گشوده است که به یک اعتبار در دو گروه قابل طبقه‌بندی‌اند: گروهی این رابطه را مستنق می‌شمارند و گروهی به نحوی آشتی میان این دو را باور دارند. دکتر محمد جواد لاریجانی که در این شماره به گفت و گو با ایشان نشستیم، از زمره گروه دوم محسوبند. اهمیت این گفت و گو از یک سو به این دلیل است که دیدگاه ایشان کوششی است برای به روایت عقلانی آوردن روال جاری اعمال حاکمیت در جمهوری اسلامی ایران و از سوی دیگر از آن نوع تلاشها در آشتی دین و دموکراسی محسوب می‌شود که به جای قرائت نوآورانه‌ای از دین، به قرائت نوآورانه‌ای از دموکراسی دست یازنده‌اند. صحت و سقم نظری و نقد و ارزیابی اعتبار عملی این تفکر به عهده خوانندگان و صاحب‌نظران خواهد بود.

کیان: مهمترین ویژگی‌هایی که دموکراسی را از سایر شیوه‌های حکومت متمایز می‌کند کدام است؟

محمد جواد لاریجانی: بسم الله الرحمن الرحیم. در واقع ما باید خود حکومت را مورد بررسی قرار دهیم و بعد ببینیم که حکومت چه ویژگی‌های عملی می‌تواند داشته باشد و بعد ببینیم این ویژگی‌ها در دموکراسی چه معنایی می‌دهند. در واقع، حکومت از لحاظ فونمولوژیک یا پدیده‌شناسی، یک ساختار اجتماعی ویژه است که در آن عده معدودی بر جمع بزرگتری با هویت جمعی، سیطره پیدا می‌کنند. در بیان علت پیدایش این ساختار اجتماعی، حداقل سه مسلک وجود دارد؛ امثال ارسطو معتقد بودند که این ناشی از فطرت انسان است. آنها می‌گفتند انسان فطرتاً مدنی است. من حقیقتاً به این نظر اعتقاد زیادی ندارم و در نوشته‌هایم نیز مشهود است. یعنی دلیلی نمی‌بینم که از دل طبیعت انسان، مدنی بودن بیرون بیاید. برخی دیگر این ساختار را مصلحتی می‌بینند، یعنی در یک پروسه انتروپولوژیک انسان به تجربه حکومت رسید. البته این تا حدی صحیح است، اما به دو مسأله پاسخ نمی‌دهد؛ یکی «با هم بودن» که خطرات زیادی هم دارد، مقصود من از «با هم بودن» زندگی جمعی یا به هم وابستگی سیستماتیک است. زیرا وقتی حکومت تشکیل می‌شود، افراد جامعه با هم وابستگی پیدا می‌کنند. حکومت، هم برای کارهای بزرگ ایجاد فرصت می‌کند و هم زمینه‌های درگیری و نابودی ایجاد می‌کند. مسأله دوم، این تئوری، عاملیت انسان را پاسخ نمی‌دهد. مثلاً اگر به مصلحت انسان باشد که به گونه دیگری زندگی کند، چه عیبی دارد. چون دست

ما بسته نیست و معلوم می‌شود طور دیگری هم می‌توانیم با هم جمع شویم. نوع سوّم که می‌توان آن را از ابداعات سقراط حکیم دانست و بعدها هم طرفداران زیادی پیدا کرد، تشکیل جامعه و ایجاد نظم اجتماعی سیستماتیک به عنوان یک وظیفه است.

با هر یک از این دلایل سه‌گانه، در زندگی جمعی ما به هم وابستگی سیستماتیک پیدا می‌کنیم. یکی از ویژگی‌های این تجمع، داشتن حکومت به معنایی که اشاره کردم است. در مورد حکومت باید مفاهیم کلیدی داشته باشیم که هم آنها را تعریف کنیم و هم ارزیابی. به نظر من در مورد حکومت دو مفهوم کلیدی وجود دارد که همه مفاهیم از آنها درمی‌آید؛ یکی از آنها را «مشروعیت» می‌نامیم و دومی را «کارآمدی». اجمالاً مشروعیت یعنی توجیه عقلانی انفاذ حکم یعنی اینکه گروه حاکم چه توجیهی برای انفاذ قدرت خود دارد. این غیر از توجیه محکوم‌علیه در قبول حکم است، زیرا آدم می‌تواند به دلایل مختلف از جمله ترس از جان، سیطره‌ای را بپذیرد. اما کسی که می‌سیطر است چه توجیهی دارد؟ مثلاً سرهنگی کودتا می‌کند و می‌گوید همه مردم باید از من اطاعت کنند. چرا از ایشان باید اطاعت کرد؟ ایشان پاسخ می‌دهد که چون زور در دست من است؛ این هم برهان مشروعیت است. قواره این حکومت به اندازه برهان مشروعیت است. بعد از مشروعیت، مفهوم کارآمدی است؛ یعنی سازمانی که حکومت برای انجام کارهای خود پیش‌بینی می‌کند. یعنی در واقع توصیف کارکردی (Functional) حکومت است. مشروعیت توصیف ذاتی (Intrinsic) حکومت است. طبیعی است که حکومتها می‌توانند برای مشروعیت خود دلیل عقلانی قوی داشته باشند، اما سازماندهی ابتدایی (Primitive) داشته باشند. یا می‌توانند توجیه خیلی ضعیفی برای مشروعیت خود داشته باشند، ولی با سازماندهی بسیار پیشرفته. بنابراین اگر بخواهیم سیستم یک حکومت را ارزیابی کنیم، باید این سؤال را مطرح کنیم که مشروعیت و کارآمدی این سیستم چیست؟ این به ما امکان می‌دهد که حکومتها را بسنجیم. زیرا ممکن است بدترین حکومتها پلها و جاده‌های زیادی بسازند و توسعه‌های اقتصادی ایجاد کنند. یا حکومتهای خیلی خوب نتوانند توسعه‌های جالب به ارمغان بیاورند. آن وقت ما دچار ارزیابی غلط می‌شویم. پس ارزیابی حکومت به یک تئوری نیاز دارد. روشی که من پیشنهاد می‌کنم، استفاده از دو پارامتر است؛ مشروعیت و کارآمدی.

کیان: در کتاب اخیر شما تحت همین عنوان، موضوع به تفصیل بیان شده است. بهتر است که به ویژگی‌های دموکراسی در چارچوب همین دو پارامتر جنابعالی بپردازیم.

محمد جواد لاریجانی: دو مفهوم مهم ولی متفاوت از دموکراتیک بودن حکومت وجود دارد که این تمایز با رساله شومیتز معروف شد؛ اول

دموکراسی مشروع

حکومت‌هایی اند که به شکل ذاتی دموکراتیک هستند. حکومتی را ذاتاً دموکراتیک می‌گوییم که مشروعیت آن جعلی (conventional) باشد. مثلاً قرارداد اجتماعی، نوعی جعل است. جعل در مقابل تکوین است. این تعریف دموکراسی ذاتی است. تعریف دیگر اینکه حکومت‌هایی دموکراتیک هستند که آنها در کارآمدی شان بر اساس نمایندگی عمل کنند. مهم نیست آنها ذاتاً چه هستند، ولی قدرت و افراد با روش نمایندگی به قدرت می‌رسند و با همین روش از قدرت پائین می‌آیند؛ این اساس دموکراسی است. ما میان دموکراسی و لیبرالیسم باید تفاوت قائل شویم. حکومت‌های دموکراتیک هم می‌توانند لیبرال باشند و هم غیرلیبرال. بعضی‌ها معتقدند که در جوهر دموکراسی، لیبرالیسم وجود دارد. این البته قابل مناقشه است. بهترین نظر همین است که ما این دو را از هم جدا کنیم. حکومت لیبرال حکومتی است که اولاً مشروعیت آن ذاتاً بر اساس جعل باشد و ثانیاً مسئولیت حکومت فقط ایجاد امنیت باشد. یعنی برای هر فردی در جامعه یک فضای امنی ایجاد کند که آن فرد در چارچوب این فضا آزاد باشد هر طور که مایل است زندگی کند. حکومت در موضعی نیست که بد و خوب را به مردم بگوید؛ تنها مسئولیت حکومت، تأمین امنیت است. اینجا امنیت به معنای وسیع کلمه است، یعنی امنیت در مقابل تجاوز خارجی، یا



داخلی و هم امنیت اجتماعی، شغلی و

در تلقی لیبرالیسم، انسان جوهری دارد که به بروز نیاز دارد و این بروز به فضای آزاد نیاز دارد، اما آزادی نمی‌تواند فراگیر باشد. یعنی بهترین حالت این بود که هر کسی هر کاری که می‌خواست، می‌توانست انجام دهد تا جوهر حقیقی‌اش ظاهر شود. اما این امکان‌پذیر نیست، چون جنگ راه می‌افتد و درگیری ایجاد می‌شود. جوامع به دولت

مسئولیت می دهند که طبق مفهوم جعل بیاید و برای هر فردی دایره ای بکشد که در درون این دایره انسان آزاد باشد. وظیفه حکومت است که این دایره ها را ایجاد کند و اجازه ندهد کسی از این دایره به دایره دیگری تجاوز کند. لذا خیلی چیزها از همین مقوله درمی آید؛ مثلاً پلورالیسم طبیعت لیبرالیسم است. چون هر کسی در دایره خودش آزاد است و حکومت بر مسند و عطف و توصیه نیست. یا سکولاریسم از نتایج بلافصل دموکراسی لیبرال است. زیرا اگر بنا بود که حکومت سکولار نباشد، باید به همه می گفت که چگونه عمل کنند. در حالی که این حکومت فقط وظیفه حفظ امنیت را دارد و مردم در این دایره امنیت هر طور که صلاح دانستند، عمل می کنند. البته ممکن است که در درون این دایره، عالیم دین تربیت شود و یا آدم پست. اما مادامی که این دو در دایره خود قرار دارند، حکومت موظف است که امنیت را تأمین کند آن چیزی که امروز در جهان به عنوان یک فکر سیاسی قوی با ابزار سیاسی تبلیغ می شود در واقع، دموکراسی لیبرال است.

کیان: آقای دکتر، شما در واقع به پرسش دیگری که داشتیم، یعنی تلازم میان دموکراسی و لیبرالیسم پاسخ دادید، اما بدون اشاره به تلازم منطقی یا تئوریک و...

محمدجواد لاریجانی: در مورد تلازم که اشاره کردید، توضیح می دهم که حکومت های دموکراتیک می توانند از لحاظ نحوه عمل مستبد باشند. مثلاً هابز حقیقتاً معتقد بود که وقتی حکومت های را که مشروعیت آنها بر پایه جعل است انتخاب می کنیم، باید دست آنها را باز کنیم و هیچ قید و شرطی برای آنها قائل نباشیم. اما مردم بر اساس قرارداد می توانند این حکومتها را پایین هم بکشند. حکومت های غیر دموکراتیک از لحاظ ذاتی (Intrinsic) می توانند لیبرال هم باشند. یعنی یک سرهنگ هم می تواند کودتا کند و پس از روی کار آمدن بگوید که می خواهم امنیت شما را تأمین کنم و همه مردم او را بپذیرند. من می خواهم از لحاظ نظری بگویم، حکومت های دموکراتیک الزاماً لیبرال نیستند، اگر چه سمبول اندیشه دموکراسی در غرب این بوده است که در یک فضای لیبرال باشد. اندیشمندانی که دموکراسی را بویژه پس از قرن هفدهم و هجدهم به بعد و دوره رنسانس و حتی در دوره روسو - که تا حدودی علیه لیبرالیسم موضع گرفت - ترویج می کردند، مسأله لیبرالیسم را هم در کنار آن می گذاشتند. اما تلازم نظری میان دموکراسی و لیبرالیسم وجود ندارد، مثلاً روسو طرفدار ماهیت جعلی بود، اما نوشته های بسیار تندی علیه لیبرالیسم دارد. در یکی از نوشته هایش اشاره می کند که تنها بدی کتابسوزی منتسب به سرداران اسلام در مصر، این بوده است که کتاب های مسیحیت را سوزانند، اگر آنها کتاب های بد را می سوزانند، کار بسیار خوبی می کردند. چون بلاي بسیار بدی از صنعت چاپ بر سر بشریت آمد و چیزهای عجیب دیگری. حتی برخی شک کردند که روسو طرفدار دموکراسی است یا نه. بدون تردید اگر کسی کتاب امپیل یا ریشه های فقر را مطالعه کند، روسو را یک انسان دموکراتیک می بیند. پس تلازم نظری وجود ندارد. اما همان طور که اشاره کردم مروّجان سرسخت دموکراسی، همیشه مسأله لیبرالیسم را مطرح می کردند و این دو مقوله را به سختی می توان در اندیشه های آنان از هم جدا کرد. مثلاً بتنام نقش بسیاری در شکل گیری جوامع غربی داشت و طرفدار سرسخت لیبرالیسم بود و دموکراسی بدون لیبرالیسم را یک پدیده ابر می دانست. این تلازم منطقی نیست، بلکه تلازمی است که پیروان دموکراسی همیشه به دنبال آن بودند. آنها لیبرالیسم را مکمل

دموکراسی می دانستند.

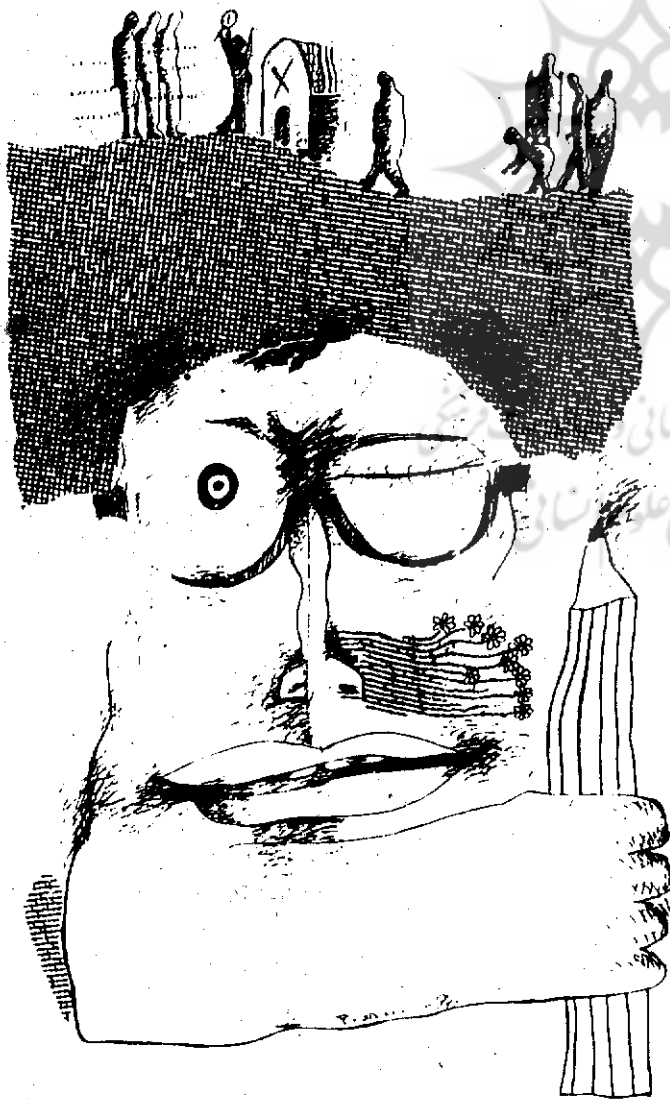
کیان: در واقع طبق تئوری کارآمدی و مشروعیت می توان این نتیجه را گرفت که این دو پارامتر از وجوه تمایز حکومت های دموکراتیک در مقایسه با دیگر حکومتها محسوب می شود.

محمدجواد لاریجانی: به عبارت دقیقتر، هر حکومتی از لحاظ مشروعیت و کارآمدی قابل بررسی است. ما اگر بخواهیم ببینیم که حکومت دموکراتیک چگونه است، سؤال می کنیم که حکومت دموکراتیک، مشروعیت و کارآمدی اش چگونه است؟ در واقع این دو مفهوم و دو ضابطه برای ارزیابی حکومتهاست. پاسخی که به دست می آوریم به ما می گوید که این حکومت چگونه است؛ این یک روش تحلیل مفهومی برای حکومتهاست.

کیان: اجازه بدهید بحث را با نقایص دموکراسی دنبال کنیم. جنابعالی نقایص دموکراسی را چه می دانید و کدام یک از این نقایص را ذاتی دموکراسی می بینید؟

محمدجواد لاریجانی: اگر این سؤال را دقیقتر مطرح کنید، شاید بدین ترتیب بشود گفت که نقیصه دموکراسی لیبرال چیست؟

کیان: البته آشکار است که میان دموکراسی و لیبرالیسم، تفاوت وجود دارد. ظاهراً جنابعالی نقیصه دموکراسی را در ترکیب یا آمیختگی آن



محمدجواد لاریجانی: من اشاره کردم که ما حکومتی را ذاتاً دموکراتیک می‌دانیم که مشروعیت آن براساس جعل باشد و اما حکومت می‌تواند در عمل دموکرات باشد. به نظر من حکومتی که در عمل دموکراتیک است، بهترین نوع حکومت است که ما تا کنون کشف کردیم. من بهترین نوع کارآمدی حکومت را در سیستم دموکراسی می‌بینم. این دستاورد عظیم بشریت است.

کیان: بدون هیچ تلاشی با لیبرالیسم.

محمدجواد لاریجانی: بله بدون هیچ تلازم. اینجا مرز دموکراسی است. از لحاظ کارکردی حکومت دموکراتیک بهترین نوع حکومتی است که ما تا امروز کشف کردیم. شاید در قرنهای آینده، انواع بهتری از کارآمدی را کشف کنیم. اما حکومتهایی که اساس مشروعیت خود را بر جعل می‌گذارند، با دو دسته اشکال روبه‌رو هستند؛ دسته اول اشکالات متعددی است که به نفع مفهوم «جعل» در این زمینه وارد می‌شود. مثلاً اگر «قرارداد اجتماعی» را به عنوان نمونه‌ای از جعل برگزینید، در آن صورت می‌توانید پرسید طرف اول قرارداد کیست؟ طرف دوم کارگزاران و مسئولین هستند، اما طرف اول کجاست؟ مسلماً نمی‌توانید بگویید تک تک مردم، زیرا در آن صورت مفهوم «اکثریت» در آرا قابل طرح نیست. مفاهیمی از قبیل «اراده ملی» و «اراده عمومی» و امثال اینها، هم از لحاظ عینیت مشکل دارند و هم از لحاظ منشأ صدور فعل بودن که یکی از آنها انعقاد قرارداد باشد. اما دسته دوم از اشکالات به هدف غایی انسان برمی‌گردد: ما چرا دور هم جمع شدیم؟ اساساً چرا به هم وابستگی سازمان یافته به وجود آمده است؟ اگر دقت کنیم، ممکن است از طریق این تجمع، همه ما به سمت اهداف بزرگ حرکت کنیم و خود آن اهداف بزرگ از وظایف ما باشد. سؤال این است که انسان دارای یک وظیفه اصیل هست یا خیر؟ اگر این وظیفه اصیل وجود دارد، آیا برای تجمع بشری هم وظیفه هست یا خیر؟ اگر این هم باشد، من معتقدم باید جعل را در مقایسه با این وظیفه محکوم کنیم. نه اینکه جعل بد باشد، بلکه این وظیفه بر جعل تقدم پیدا می‌کند. مثلاً بعضی‌ها می‌گویند، ما قرارداد وضع می‌کنیم که حکومتی بیاید و کارش فقط این باشد که نیازهای اولیه را برطرف سازد. به نظر من این بدترین توجیه حکومت است، زیرا این مجوز دیکتاتوری است. وقتی شما به حکومت می‌گویید که بیاید نیازهای اولیه را برطرف سازد، نیازهای اولیه چیست؟ غذا، پوشاک و نظایر آن. حکومت می‌گوید من برای تأمین این نیازها باید امکانات اولیه را داشته باشم. یعنی هم تولید دست من باشد و هم توزیع. در واقع در قرن بیستم حکومت‌های توتالیتر با شعار رفع نیازهای اولیه روی کار آمدند. من اصلاً معتقد نیستم که حکومت مسئولیت تأمین نیازهای اولیه را دارد. حکومت می‌تواند تمهید کند، اما مسئولیت ندارد. حکومت یک کولکتیو (Collective) است که وقتی تشکیل می‌شود، مانند انسان عامل باید به لحاظ عقلانی دارای وظیفه باشد. این وظیفه غیر از این است که ما بگوییم مجموعه‌ای را می‌خواهیم که نان و آب ما را تأمین کند؛ اصلاً حق دولت، این نیست. یا مثلاً بعضی‌ها تئوری مالکیت مشاع خصوصی را مطرح می‌کنند. در واقع این تئوری را لاک مطرح کرد. لاک دو کتاب درباره حکومت دارد که در اندیشه سیاسی غرب، بسیار تاریخ‌ساز بود. در کتاب دوم، ریشه آنتروپولوژیک حکومت را جست‌وجو می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که مالکیت، ریشه آن است. و

بعد براساس قیاس با مالکیت چیزی شبیه مالکیت مشاع خصوصی وضع می‌کند. این تئوری هم بسیار مفتضح است، زیرا اصلاً نه این مالکیت وجود دارد و نه فضای اجتماعی، مالکیت بردار است. اساساً حقی که شهروند نسبت به حکومت دارد، نوعی نیست که مالک نسبت به ملک دارد. به لحاظ آنتروپولوژیک هم این صحیح نیست. لذا من می‌گویم که حکومت ذاتاً دموکراتیک که انفاذ حکم را فقط با توجیه جعل امکان‌پذیر می‌داند، مشکلات نظری فراوانی دارد.

کیان: شما دموکراسی را بالاترین دستاورد بشری در حال حاضر می‌دانید، حال این سؤال مطرح است که نقیصه مورد اشاره شما را با چه شیوه‌ای می‌توان رفع کرد؟ منظور از رفع این نقیصه، در حوزه تئوریک نیست، بلکه در حوزه عمل (Function) است.

محمدجواد لاریجانی: به نظر من تنها راه علاج آن، این است که ما به فضای عقلانی که در اینجا مطرح شد، بازگردیم. ما باید بحث انسان مسئول را مطرح کنیم. یعنی ما به عنوان انسان عامل مطرح هستیم؛ البته در مورد عاملیت انسان هم باید توضیحی بدهم که ما غالباً یاد گرفتیم که انسان را حیوان ناطق نامگذاری کنیم، در حالی که شأن انسان عامل، یعنی انسان آکتور (actor) بالاتر از نطق است. نطق در خدمت عاملیت انسان است. و عاملیت هم از نطق در نمی‌آید، چون بالاتر از آن است. لذا عاملیت انسان برترین ویژگی انسان است، نه نطق. ممکن است حیوان ناطق، انسان را در جهان خارج تعریف کند، اما جوهر او را تعریف نمی‌کند. حالا باید این سؤال مطرح شود که آیا انسان عامل دارای یک وظیفه اصیل هست یا نه؟ یعنی آیا انسان جانوری ناطق و عامل است که در یک پروسه آنتروپولوژیک در حال توسعه است؟ یا اینکه انسان عامل است و کمال خاصی دارد و برای رسیدن به آن کمال مأمور هم هست؟ اگر ما مفهوم وظیفه را در مفهوم عاملیت انسان وارد کنیم، در آن صورت انسان وظیفه دارد که به شکل کولکتیو زندگی کند. یعنی اگر ما در جنگلهای، مانند حیوانات به صورت گله‌ای زندگی می‌کردیم و بعد عقلمان می‌رسید و وظیفه خود را کشف می‌کردیم، بلافاصله باید جمع می‌شدیم و حکومت تشکیل می‌دادیم. به عبارت دیگر، نه تنها از لحاظ آنتروپولوژیک به این سمت کشیده شدیم، بلکه به لحاظ وظیفه هم باید تجمع تشکیل می‌دادیم. و تجمع فقط برای جلوگیری از جنگ نیست، بلکه برای انجام کارهای بسیار بزرگ است. حکومت برای این نیست که دفع افسد به فاسد کند؛ ما با کمک حکومت کارهای بزرگی باید انجام دهیم. این درست است که مفاسد دارد، اما هر کار بزرگی می‌تواند مفاسد داشته باشد. کمالاتی که در انسان هست، عصاره‌اش در حکومت و زندگی جمعی تجلی پیدا می‌کند. حتی تهوی، زهد، خداشناسی و نگاه به آخرت، همه و همه در زندگی جمعی نمود پیدا می‌کند.

کیان: منظور شما قطعاً انسان مسئول طبق تئوری سارتر نیست؟

محمدجواد لاریجانی: اصلاً اگر ما نسبت به ریشه حساس نباشیم، صحبت از مسئولیت، شوخی است. مشکل امثال سارتر همین است. سارتر در حالی که نمی‌خواهد به ریشه توجه کند، می‌خواهد انسان مسئول هم بسازد. کولکتیوها را می‌سازد، بعد دسته‌ها را می‌سازد، اینها به هیچ جا بند نیستند، مانند حباب از دست می‌روند. بنابراین مفهوم وظیفه به طور ذاتی با ریشه وجود ارتباط دارد. ما تنها موقعی می‌توانیم از وظیفه اصیل انسان یا از انسان اصیل وظیفه‌دار صحبت کنیم که به ریشه وجود وصل باشیم. اگر از ریشه قطع شویم، انسان شناوری هستیم. بنابراین بهتر است که صحبت از مسئولیت نکنیم، فقط

صحبت از یک قرارداد، یا توافق عمومی کنیم و بهتر است که صحبت از همان بیشترین لذت و کمترین الم کنیم! چرا که حداقل اینها قابل درک است!

کیان: بالاخره در عرصه عمل چگونه می توان نقایص دموکراسی را رفع کرد، مثلاً آیا می توان با شیوه های دموکراتیک نقایص دموکراسی را رفع کرد؟ مثلاً در جوامع نظیر جامعه دینی ما قطعاً اندیشه شما روی این نکته استوار است که میان آموزه های دموکراسی و آموزه های دینی، تزاحماتی وجود دارد. حال این سؤال مطرح است که آیا می توان به گونه ای این نقایص را رفع کرد؟

محمدجواد لاریجانی: ما در وهله نخست باید تصور درستن از جامعه دینی داشته باشیم. البته من ترجیح می دهم به جای جامعه دینی، جامعه اسلامی بگویم. چون این محور توجه ماست و ما دقیقتر می توانیم صحبت کنیم. اولاً ما در چه موقعی می توانیم یک جامعه را جامعه دینی بگویم؟ بعضی از دوستان معتقدند که علی الاصول، این مردم هستند که جامعه را دینی می کنند. یعنی اگر مردم مسلمان باشند، جامعه شان اسلامی است و اگر نباشند، این جامعه، جامعه اسلامی نیست. به نظر من این نظر درست نیست؛ جامعه دینی، جامعه ای است که در آن عقلانیت اسلامی و دینی، ساختارهای اجتماعی را می سازد، یعنی ممکن است گرایش عمومی در یک جامعه دینی بخواهد از ساختارهایی که در عقلانیت دینی مطرح است، انحراف پیدا کند. بنابراین اگر بخواهیم ساختارهای جامعه دینی را به لحاظ نظری بفهمیم، باید ببینیم که در فضای عقلانی اسلامی، چه ساختاری باید رشد کند. از لحاظ جامعه شناسی، همان معنای تیپ ایده آل است. میزان انحراف از تیپ ایده آل، عوامل مختلفی را نشان می دهد که مانع از تحقق تیپ ایده آل بوده اند.

من در اینجا می خواهم دو اشتباه را در مفهوم جامعه دینی یادآور شوم؛ اشتباه اول این است که بگویم جامعه اسلامی، جامعه ای است که مردم آن مسلمان هستند. اشتباه دوم این است که جامعه اسلامی، جامعه ای است که در آن یک صنفی، شیبه اصحاب کلیسا یا اصحاب دین یا علمای دین، بر ساختارهای اجتماعی سیطره پیدا کنند. چون اگر در غرب می گفتند جامعه یا حکومت مسیحی، منظورشان این بود که کلیسا به عنوان نهاد، بر حکومت به عنوان یک نهاد سیطره داشته باشد. در این چارچوب، جامعه وقتی دینی است که مثلاً نهاد روحانیت بر کل آن جامعه سیطره داشته باشند. این هم درست نیست، زیرا ما در اسلام، علما را به عنوان یک صنف (از منظر جامعه شناسی) نداریم و این با کلیسا متفاوت است. کلیسا یک نهاد است، اما در فکر اسلامی، علما نهاد (طبقه) نیستند.

کیان: شما در حوزه نظری می گوید که در اسلام، علما و روحانیت، صنف یا نهاد نیستند، در حوزه عمل ظاهراً موضوع متفاوت است. محمدجواد لاریجانی: اول در حوزه نظر صحبت می کنیم و بعد به حوزه عمل می رسیم. پس به لحاظ نظری، جامعه ای اسلامی است که ساختار اجتماعی آن در عقلانیت اسلامی شکل گرفته باشد. عقلانیت اسلامی، از لحاظ ساختار شیبه عقلانیت فنی است، اما ویژگی خاص خود را دارد. در عقلانیت اسلامی، فقه دخیل است، قرآن دخیل است، فلسفه دخیل است و هزار و یک چیز دیگر. همه اینها در دیگ جوشی ریخته می شوند و عقلانیت اسلامی را شکل می دهند. بنابراین، حکومت فراتر از فقه است. یعنی بحث ولایت فقیه متوقف در سطح فقه نیست؛ فقه جدولی است که به این مسأله می ریزد. جداول دیگری

در بخشهای دیگر تفکر اسلامی هم ممکن است به همین مسأله حکومت برسند. البته جایگاه فقه بدون تردید جایگاه ممتازی است، زیرا کشف حکم شارع مقدس در هر وضعیت دخل و وثیق در ارزیابی عمل دارد. پس ما وقتی می خواهیم در مورد جامعه دینی صحبت کنیم، اول باید مفهومی به نام عقلانیت اسلامی در ذهنمان داشته باشیم.

کیان: مفهوم عقلانیت اسلامی کمی مبهم است. شما از چه چیزی به عنوان عقلانیت اسلامی نام می برید؟

محمدجواد لاریجانی: عقلانیت اسلامی مفهوم بسیار جالبی است. عقلانیت اسلامی، یک مبنای نظری برای ارزیابی و هدایت اعمال اختیاری انسان است. عقلانیت چه در اسلام و چه در غیر اسلام یعنی همین. این البته غیر از عقلانیت در معرفت شناسی است. این عقلانیت در سیاست و اجتماع مطرح است. عقلانیت در بحث اجتماعی، یک مبنای نظری برای «چه باید کرد» است. عقلانیت اسلامی یعنی آن چیزی که هدایت اسلامی را شکل می دهد؛ فقه و تفسیر و تاریخ و عرفان، همه اینها دست به دست هم می دهند و عقلانیت اسلامی را شکل می دهند و ما بر مبنای آن می توانیم اعمال خود را ارزیابی کنیم. در این مبناست که ما می توانیم ساختارهای اجتماعی خود را شکل بدهیم و در این مبناست که ما می توانیم ساختارهای اجتماعی جامعه اسلامی را با ساختارهای جامعه لیبرال مقایسه کنیم. چون در واقع عقلانیت فنی و عقلانیت اسلامی را با هم مقایسه می کنیم. اینها البته در عالم نظر است؛ در عالم خارج، طبیعی است که همیشه ممکن است فاصله ای با عالم نظر یا تیپ ایده آل داشته باشیم. خود این فاصله حکایت از وجود عوامل اجتماعی مختلفی می کند که سبب ساز این فاصله است. بنابراین ما می توانیم از نظام اجتماعی اسلامی یا حکومت اسلامی صحبت کنیم. حال اگر بخواهیم مقایسه کنیم، باید بگویم که از دل عقلانیت اسلامی، نظام اجتماعی اسلامی بیرون می آید و حکومت اسلامی، سؤ نظام اجتماعی اسلامی است. حکومت اسلامی، حکومتی نیست که کارگزاران دیندار داشته باشد یا حکومتی نیست که صرفاً روحانیت بر سیستم سیاسی سیطره داشته باشند. حکومت اسلامی، حکومتی است که در فضای عقلانیت اسلامی توجیه معقول خود را پیدا کند. حالا نتیجه اش هر چه باشد، ما می پذیریم، چون توجیه عقلانی اش در فضای عقلانیت اسلامی نهفته است. با این نظر، من معتقدم که عقلانیت اسلام به ما هم نظم اجتماعی (Social order) خاص خود را می دهد و هم حکومت خاص خود را تولید می کند. استنباط من این است که مشروعیت حکومت اسلامی که از دل این عقلانیت بیرون می آید، بر جعل نیست، بلکه روی تئوری اصالت و وظیفه یا صلاحیت استوار است. از لحاظ رفتار که مربوط به رکن کارآمدی است، حکومت اسلامی کاملاً دموکراتیک است. یعنی حکومت اسلامی با مبنای قرارداد دادن مسأله نمایندگی، اگر چه ذاتاً دموکراتیک نیست، اما رفتار کاملاً دموکراتیک دارد. اینکه می گویم ذاتاً دموکراتیک نیست، ریشه در تفاوت عقلانیت فنی با عقلانیت اسلامی دارد، اما از لحاظ Function کاملاً می تواند دموکراتیک باشد و دقیقاً به همین دلیل است که حکومت اسلامی نمی تواند لیبرال باشد.

حال در مورد سؤال شما که درباره نحوه رفع نقیصه دموکراسی بود، باید بگویم که در فضای عقلانی دموکراسی لیبرال هم می توانیم سؤال کنیم که آیا حکومتی که دموکراسی لیبرال است و هم ذاتاً و هم از نظر رفتاری دموکراتیک است، می تواند در رسیدن به مقاصد خودش غیر دموکراتیک عمل کند؟ در واقع تنها استثنایی که من دیدم، جایی



است که دلیل وجودی (*raison d'eta*) حکومت، مورد تهدید قرار گیرد. یعنی از لحاظ توجیه، تا جایی که به ریشه وجودی حکومت مماس نشده، باید کاملاً دموکراتیک باشد، اما اگر به ریشه وجودی حکومت مماس شود، حکومت می‌تواند غیردموکراتیک هم عمل کند. من در مورد دموکراسی لیبرال صحبت می‌کنم. برای اینکه نمونه بدهم، به اعلامیه حقوق بشر اشاره می‌کنم. این اعلامیه، دموکراسی لیبرال را خوب معرفی می‌کند. البته از دل عقلانیت لیبرال همین اعلامیه حقوق بشر درمی‌آید. مثلاً بند ۹ این اعلامیه این است که هرکسی آزاد است دین خود را تغییر دهد، دین جدیدش را تبلیغ کند و امثال اینها. در سال ۱۹۵۲ تعداد ۲۳ کشور اروپایی، دور هم جمع شدند و گفتند که این اعلامیه فقط یک بیانیه است و باید آن را به کنوانسیون تبدیل کنیم که قدرت اجرایی داشته باشد. بعد کنوانسیون حقوق بشر را نوشتند. اکنون بیشتر کشورهای اروپایی عضو این کنوانسیون هستند. حال ببینیم که بر سر این بند ۹ چه آمد. بند ۹ اعلامیه حقوق بشر در کنوانسیون به این شکل درآمد: «هرکسی مختار است که دین خود را تغییر دهد و دین جدید خود را تبلیغ کند، مگر آنکه این کارهای او مخل امنیت اجتماعی و اخلاق عمومی باشد.» مرجع تشخیص آن هم حکومتها دموکراتیک هستند. یعنی خود حکومت دموکراتیک می‌تواند تشخیص بدهد که این کار مخالف امنیت و اخلاق عمومی است یا نه. در واقع اینجا دو اصل را گذاشته‌اند؛ یکی امنیت و دیگر اخلاق عمومی. حال ما امنیت را می‌توانیم بفهمیم، اما اخلاق عمومی یعنی چه؟ اخلاق عمومی یعنی اینکه فرض کنید که در ایالت نیویورک، خانمی کارمند بانک است و می‌خواهد به سر کار خود برود. این زن لباسی می‌پوشد که نیم تنه بالایش عریان است. پلیس نیویورک این زن را حتماً بازداشت می‌کند و او را به دادگاه می‌برد. زن می‌گوید: من آزاد هستم، چرا جلوی مرا گرفتید، دادگاه پاسخ می‌دهد «خیر، کاری که شما کردید، ناهنجاری اجتماعی نامیده می‌شود. این کار شما یک شکاف در امنیت اجتماعی ایجاد می‌کند. دولت فقط متصدی امنیت پلیسی نیست، امنیت اجتماعی را هم تصدی می‌کند.» این عمل دادگاه به معنای دقیق کلمه، غیردموکراتیک است، اما انجام می‌شود. بنابراین دولت‌های دموکراسی لیبرال، خودشان قبول دارند در جاهایی که دلیل وجودی کشور زیر سؤال می‌رود، آنها می‌توانند با روشی غیردموکراتیک عمل کنند. مرجع تشخیص هم خود حکومتها هستند. بنابراین در پاسخ به سؤال شما می‌توانم بگویم که نه تنها در حکومت‌های دموکراتیک، بلکه در حکومت‌های لیبرال هم می‌توان با روش‌های غیردموکراتیک، نقیصه‌های دموکراسی را رفع کرد.

کیان: بو حسب تصویری که از عقلانیت اسلامی ارائه کردید، چه تلقی از شیوه حکومتی جوامع دینی ارائه می‌کنید؟
محمد جواد لاریجانی: عقلانیت اسلامی، مشروعیتی را برای حکومت تعریف می‌کند که این مشروعیت جعل نیست. این مشروعیت بر تئوری صلاحیت، یا تئوری اصالت و وظیفه استوار است. در پاسخ به سؤال شما باید بگویم که ما واقعاً حد نداریم. حکومت باید وظایف خود را به بهترین وجه انجام دهد و خیلی از معارف به این بهترین وجه، کمک می‌کنند. ما امروز به برکت انقلاب اسلامی، حکومت اسلامی را تشکیل دادیم. به نظر من حکومت جمهوری اسلامی، حکومتی است که بر اساس عقلانیت اسلامی، مشروع است. در اوایل انقلاب آمدم و در قانون اساسی خود ساختاری برای کارکرد حکومت طراحی کردیم. قانون اساسی متکفل دو امر است؛ یکی مبنای مشروعیت است و

دیگری مربوط به سیستمی است که حکومت باید آن را شکل دهد. طرحی که امروز وجود دارد، مانند مجلس، ریاست جمهوری و قبلاً نخست‌وزیر داشتیم که حذف کردیم و چیزهای دیگر، طرحی است که ما به تجربه ملل دیگر مانند فرانسه، امریکا نگاه کردیم و از روی آن یک سیستمی را طراحی کردیم. مسلّم است که این بهترین طرح نیست و ما در آینده باید فکر کنیم و روش‌های بهتر انجام کار را پیدا کنیم. این در عالم طرح است و در عالم عمل هم همین طور است. در عالم عمل هم نحوه‌ای که افراد می‌توانند وظایف را انجام دهند، باید پیدا کنیم. فرض کنید که طراحی حکومت را از لحاظ کارکردی دادیم و مصادیق را هم پیدا کردیم، حال در عالم خارج، باید افرادی باشند که بازوی دولت باشند و او را در مسیر خودش حرکت دهند. طبیعی است که این هم قابل توسعه است. مثلاً در نظام تصمیم‌گیری، مباحث بسیار دقیق علمی دارید یا مسائل بسیار مهمی در هنرمندی عمل دارید، یعنی ماهیت مهندسی، باب همه اینها برای تکامل باز است. بسیاری از مردم کاری با مشروعیت دولت ندارند، آنها می‌گویند اولین جایی که با حکومت برخورد می‌کنیم، نحوه عمل حکومت است. مشروعیت به کندوکاوهای پشت پرده حکومت مربوط می‌شود. لذا بسیاری از متفکرین سیاسی وقتی می‌خواهند حکومت را بررسی کنند به موضوع کارآمدی می‌پردازند. اتفاقاً در عقلانیت اسلامی، کارآمدی موضوعی است که هم با زمان متکامل می‌شود و هم برای به کارگیری طراحی‌های مختلف باز است. در واقع باید بگویم که انقلاب برای ما فرضی ایجاد کرده که ما بهترین طرح (*design*) را برای حکومت کشف کنیم و این چیز مختومه‌ای نیست. ما در فضای عقلانیت اسلامی باید بهترین طراحی را برای حکومت بسازیم. این کار با تنبلی فکری و سرسری گرفتن کار به دست نمی‌آید، بلکه کار بسیار عمیق است. امروزه علم مملکت‌داری یکی از پیچیده‌ترین معارف بشری است. معارف بسیار زیادی در حکومت می‌ریزند، جداول زیادی هم در این مقوله دخیل است. به نظر من عقلانیت اسلامی برای به کارگیری معارف بشری کاملاً باز است. شاید اگر یک روزی از کسی سؤال می‌کردیم که حکومت اسلامی یعنی چه، پاسخ می‌داد که «و امرهم شوری بینهم». این حکومت را نمی‌رساند. ما باید در فضای عقلانیت اسلامی بنشینیم و موضوع را از پایه بسازیم و به بالا برویم. تمام معارف هم در این زمینه دخیل است. نه تنها معارف اسلامی یا فهم ما از دین، بلکه بخش عمده‌ای از معارف بشری هم که به فن مملکت‌داری مربوط می‌شود، در آن دخالت دارد. ما با یک چالش بسیار بزرگی مواجه هستیم. البته چالش شیرینی هم هست؛ هم باید طراحی کنیم و این طراحی هم باید معقول باشد و به نقیض آن قابل عرضه باشد، هر چیزی که قابل عرضه به نقیض آن نباشد، نمی‌تواند محک بخورد و هم باید از دل معارضه با نقیض خود ناجح بیرون آید.

کیان: آقای دکتر، جنابعالی با بیان این نکته که دموکراسی روی تئوری جعل استوار است و دین و مشخصاً اسلام روی تئوری اصالت و وظیفه، در واقع به گونه‌ای پارادوکس میان دین و دموکراسی را مطرح کردید. آیا می‌توان از سخنان شما نتیجه گرفت که دین و دموکراسی غیرقابل جمعند؟

محمد جواد لاریجانی: من به این پرسش یک پاسخ تلگرافی می‌دهم و یک پاسخ نسبتاً مشروح. به نظر من در عقلانیت اسلامی، حکومت اسلامی به لحاظ ذاتی، دموکراتیک نیست، ولی از لحاظ *Function* (کارکردی) کاملاً دموکراتیک است و هیچ تعارضی میان آنها نیست.

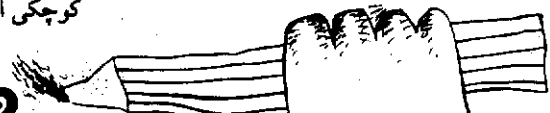
اما به لحاظ ذاتی همان طور که گفتیم به دلیل اینکه مبنای مشروعیت حکومت اسلامی بر جعل استوار نیست، دموکراتیک نیست. شاید نود درصد اندیشمندان سیاسی جهان و سیاستمداران، حکومت را بر اساس کارکردی ارزیابی می‌کنند و کاری به مشروعیت ندارند. به نظر من این اشتباه است، زیرا آن چیزی که برای انسان، وظیفه عقلانی ایجاد می‌کند، مشروعیت است. هر کسی از مشروعیت فرار کند، در واقع خواسته است بخشی از صورت مسأله را پاک کند. بنابراین حکومت اسلامی از لحاظ ذاتی دموکراتیک نیست، چون اساس مشروعیت آن، جعل نیست.

کیان: این به لحاظ نظری است. در عمل و به قول جنابعالی از حیث کارکردی چطور؟

محمدجواد لاریجانی: این مبنای قانون اساسی ماست. ما از لحاظ قانون اساسی، نمایندگی را قبول کردیم. این خیلی کار مهمی است. اکنون خیلی از مسلمانان جهان در مورد مفهوم نمایندگی (representation) مشکل دارند. این از برکات فقه اهل بیت است که فقهای ما نمایندگی را به عنوان ویژگی کارآمدی نظام کاملاً قبول می‌کنند. بنابراین در چارچوب نظری، ما دموکراسی را در بخش کارآمدی حکومت پذیرفته‌ایم و خیلی هم آن را سفت و چهارمیخه کردیم. به نظر من، از لحاظ اجتماعی، دموکراتیک رفتار کردن، یک فرهنگ است. یعنی این همان چیزی است که میان تیپ ایده‌آل و حقیقت خارجی، همیشه تفاوت هست. باید سؤال کنیم که فرهنگ مملکت‌داری و فرهنگ شهروندی در کشور ما در پروسه تاریخی خود چه رشدی داشته است؟ چون حقیقت موجود، حقیقت تاریخی است. ساختار نظری، ساختار هیستوریک نیست، اما حقیقت خارجی، حقیقت تاریخی است. ما نمی‌توانیم از شخصیت فعلی‌مان فرار کنیم. این شخصیت محصول عوامل بسیار زیاد است، اما از وضعیت فعلی می‌توانیم به جهات مختلف حرکت کنیم. اینجا شأن روشنفکران، شأن علما و شأن کل هدایتگران جامعه است که جامعه را به سمت قانون اساسی سوق دهند. ما اکنون از حالت ایده‌آل فاصله داریم؛ این فاصله هم در کارگزاران هست و هم در شهروندان. فرهنگ دموکراتیک بودن، فرهنگ غالب اجتماعی ما نیست. مثلاً یکی از علائم دموکراتیک بودن، قانونی بودن است؛ رفتار بر اساس قانون. میزان احترام به قانون، یک شاخصه مدنیت است. من نمی‌خواهم ملت خود را تحقیر کنم. اما ببینید هم شهروند و هم حاکم، هر دو در میزان اتکا به قانون ضعیفند. یعنی ما یک اصطلاح داریم که می‌گوید، مدیر خوب، مدیری است که بولدوزری کار کند. طبیعت بولدوزر این است که دقیق نیست. بولدوزر مشکل بزرگی را می‌تواند بردارد، اما اگر می‌خواهد صافکاری کند، باید آدم بیاید و با دستگاه کوچکتر کار کند. تئوری قاطعیت و بولدوزری بودن در واقع توجیه‌گر عدم پابندی کامل به قانون است. برای شهروندان هم طی یکصد و پنجاه سال اخیر این فرهنگ جا افتاده است که می‌توان یک طوری از زیر بار قانون فرار کرد. اینها مسائل مهم اجتماعی ماست. البته من قانون اساسی را وحی منزل نمی‌دانم، آن بخش از قانون اساسی ما که به مقوله کارآمدی مربوط می‌شود، باید همیشه در معرض تکامل باشد، لذا خوب است که هر ده الی پانزده سال یک بار بنشینیم و ببینیم که چگونه می‌توان قانون اساسی را بهتر کرد. همه جای جهان همین طور است. البته قانون اساسی هر روز قابل تغییر نیست، بلکه با فاصله زیاد قابل تجدیدنظر است و باید شامل چیزهای کلیدی شود.

من معتقدم که هر سیاستمدار و شهروند باید کمالش این باشد که مطابق قانون اساسی رفتار کند. اصلاً قانونی کار کردن، یک کمال سیاسی است؛ حتی قانون بد. یعنی یک شخص می‌تواند علیه قانون صحبت کند، اما رفتار قانونی داشته باشد. لذا در پاسخ به سؤال شما می‌گویم که ما الآن چه در رفتار شهروندان و چه در رفتار کارگزاران فاصله با رفتار دموکراتیک داریم. مثلاً در مورد وجود احزاب، من معتقدم تا وقتی که ساختار حزبی در داخل کشور میان دو الی سه حزب بزرگ رشد نکرده، علی‌الاصول باید در مورد به راه افتادن دگه‌های حزبی نگران باشیم. تجربه جهان سوم در این زمینه صد درصد شکست خورده است. حتی در آمریکا که خود را موفقترین مدل دموکراسی لیبرال می‌داند، در زمان مک‌گاورن که کمونیستها در حال رشد بودند، نه تنها آنها را زدند، بلکه حتی هربرت مارکوزه که فیلسوف معروف آمریکا بود، از دانشگاه سان‌خوزه اخراج شد. هیأت امنای این دانشگاه تشکیل جلسه داد و گفت که این آدم دارد چرت و پرت می‌گوید. این در کشوری است که خود را سمبل دموکراسی لیبرال غرب می‌داند. یعنی هر نوع تفکری که تهدید آن به حد دلیل وجودی نظام برسد، آنجا حد توقف است. البته در کشور ما اکنون دو جوانه حزب در حال رشد است. روحانیت مبارز و روحانیون مبارز سمبل این دو حرکت سیاسی هستند که به تدریج به اینجا رسیدند. ما در مجلس فراکسیون داریم. روحانیون مبارز حدود ۳۵ کرسی دارند و روحانیت مبارز حدود ۱۲۰ کرسی و بقیه بر حسب مورد موضع می‌گیرند. البته هنوز ساختار حزبی کامل نیست. من معتقدم که ما نباید هستی کشورمان را فدای بازی حزبی کنیم. این واقعیت است. ما تعهد داریم که این مملکت را حفظ کنیم؛ اگر بازی حزبی درآوریم، همه جای مملکت فلج خواهد شد. تجربه آرژانتین و برزیل در این زمینه پیش روی ماست. تعهد ما در قبال مردم هم همین است که مملکت را از دست ندهیم. اما باید به سمت کمال برویم. به نظر من در حالت کمال، دولت نیازی ندارد که بگوید بیایید حزب تشکیل دهید یا فلان حزب نباشد. زیرا به طور طبیعی اگر کسی هم دکهای بزند، کارش نمی‌گیرد. همان طور که در هر جای دنیا اگر بخواهید دک‌ای بزنید، کارتان نمی‌گیرد. با این حال در همین آمریکا یا فرانسه، وقتی آنها احساس کردند که بنیادگرایی زمینه دارد و مسلمانها که تاکنون به صورت آواره در آنجا زندگی می‌کردند، حالا می‌تواند تشکل پیدا کنند و به یک خطر سیاسی تبدیل شوند، حتی حاضر نیستند دختر بچه مسلمان روسری داشته باشند. همین مهد آزادی و رنسانس یعنی فرانسه، تسامح ندارد و تلورانس آن از بین می‌رود. وقتی از وزیر امنیت فرانسه سؤال می‌کنند که حالا این روسری مهم نیست، می‌گوید که اینجا جایی است که به دلیل وجودی مماس می‌شود و ما نمی‌توانیم تحمل کنیم.

برای ما قانون اساسی، راهنماست. این مسأله نه تنها در مسائل سیاسی، بلکه در مسائل اقتصادی هم وجود دارد. به نظر من اقتصاد بازار بهترین اقتصاد است و این نوع اقتصاد با اسلام هم ملایمت دارد. در عقلانیت اسلامی، اقتصاد از نوع آزاد مطرح است. اما امروز ۸۴ درصد اقتصاد ما تحت سیطره دولت است و از ۱۶ درصد باقیمانده ۹ درصد آن تعاونی است و بقیه به بخش خصوصی تعلق دارد. این درست نیست. اما اگر فردا بیاییم و بگوییم که بخش خصوصی این مسئولیت را بعهده گیرد، صحیح نیست. زیرا اصلاً ما بخش خصوصی که قادر باشد این بار را تحمل کند نداریم. جوانه‌های کوچکی از بخش خصوصی در حال رشد است. در عین حال هدف:



همین است (اقتصاد آزاد). تئوری تعدیل آقای هاشمی هم همین است. تئوری تعدیل یعنی اینکه شما بگذارید هر کاری، وزن واقعی خود را پیدا کند. و این بدون اقتصاد آزاد ممکن نیست. اینکه دولت می‌آید یک چیز را برمی‌دارد، وزن آن معلوم نمی‌شود، باید آن چیز را رها کند تا در ترازو بیفتد و معلوم شود که وزن آن چیست. در عرصه فرهنگ هم همین طور. به نظر من بهترین حالت فرهنگی این است که هر کس خیلی راحت بیاید و حرف خود را بزند. اما این تسامح باید همیشه همراه با حساسیت باشد. ما تلورانس مطلق نداریم و معقول هم نیست. آنها هم که چنین چیزی ادعا کردند دروغ گفتند. یکی از ویژگی‌های پست مدرن همین است، یعنی برخورد با تلورانس مطلق. ما تلورانس داریم، حال چیزی که تلورانس را قید می‌زند، حساسیت عمومی است. درست مانند حساسیت شهروندان در قبال بیماری است که دولت نیازی به واکنش ندارد. مثلاً امروز در جوامع غربی، بیماری ایدز وجود دارد. به دلیل اینکه مردم در قبال این بیماری حساس نیستند، دولت کنترل خود را اعمال می‌کند. حتی در استخدام افراد هم اول خون آنها را آزمایش می‌کند. چرا دولت وارد این مقوله شده است؟ اصلاً به دولت چه ربطی دارد؟ پاسخ دولتها این است که در مسایل دیگر خودت حساس هستی، اما در مورد ایدز به دلیل اینکه تو نمی‌توانی خودت را مهار کنی، من تو را مراقبت می‌کنم! تلورانس و حساسیت، دو مقوله مهم در امر مملکت‌داری است. مثلاً در مورد موضوع بدحجابی، بهترین حالت این است که ما اصلاً به خانمها نگوییم که حجاب داشته باشند، حساسیت عمومی طوری باشد که زن نخواهد با وضعیت بدی در جامعه ظاهر شود. اما اگر حساسیت پایین بیاید، این دولت است که باید برای جبران ماجرا وارد عمل شود. بنابراین دخالت امروزه دولت در امور اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ناشی از این است که ما باید رشد کنیم.

اینها مسائلی است که در بحث کارآمدی دولت مطرح است. به نظر من، اگر بخواهیم حکومت فعلی‌مان را ارزیابی کنیم، باید از لحاظ نظری دلیل مشروعیت نظام را در عقلانیت اسلامی توجیه کنیم که یک دلیل موجه است. اصلاً ولایت فقیه یعنی مبنای مشروعیت، برای حکومت در چارچوب عقلانیت اسلام. و مدل کارآمدی حکومت در قانون اساسی آمده است.

کیان: سؤال آخری وجود دارد که البته در توضیحات مفصل شما صورت کلی آن روشن شد. اگر چه شما بیشتر روی وجوه کارکردی حکومتها توجه کردید و کیان بیشتر روی وجوه تئوریک این مقولات توجه دارد، چنان که می‌دانید کیان از حوزه مسائل کاربردی سیاسی فاصله دارد و بیشتر روی کاوشهای معرفت‌شناسانه و مبانی نظری حکومتها فعالیت و توجه دارد...

محمدجواد لاریجانی: البته «کارآمدی» حکومت دارای مسائل نظری بسیار پیچیده‌ای است و بحثهای بنیادی در سیاست همواره باید بدان توجه کنند.

کیان: حال این سؤال مطرح است که آیا شما میان نقش مردم در حکومتهای دموکراتیک و حکومتهای دینی تفاوتی می‌بینید؟

محمدجواد لاریجانی: در بخش حساسی تفاوت وجود دارد. از لحاظ ظهور خارجی ممکن است با هم شبیه باشند، اما به لحاظ دلیل ظهور می‌توانند تفاوت زیادی داشته باشند. نقش مردم در حکومت اسلامی، نقش بسیار بالایی است. یعنی از نظر ظهور خارجی درست مانند نقش مردم در حکومتهای دموکراسی لیبرال است. اما در بحث پیرامون دلایل

این نقش تفاوت زیادی دارد. دلیلی که در دموکراسی لیبرال هست، مربوط به اساس مشروعیت نظام است. در نظام اسلامی، دلیل مشارکت مردم از باب وظیفه برای خود مردم است و برای دولت از باب کارآمدی است. یعنی حاکمی که مشروع می‌شود باید بهترین روش را برای حکومت خود انتخاب کند. ما در سیستم قدرت خود سه ارگان قدرت داریم: رهبری، ریاست جمهوری و مجلس. این البته غیر از قواست، منظور من قدرت است، چون قدرت، غیر از قوه است. رهبری توسط شورای خبرگان رهبری انتخاب می‌شود و شورای خبرگان رهبری می‌تواند سلب صلاحیت کند و اعلام کند که من صلاحیت رهبر را امضای نمی‌کنم. این شورای خبرگان رهبری، قدرتش هم اثباتی است و هم سلبی؛ هم می‌تواند صلاحیت را اعلام کند و هم می‌تواند رأی به عدم صلاحیت بدهد. این افراد توسط مردم انتخاب می‌شوند. در انتخاب ریاست جمهوری، رأی مردم مستقیم است و در مجلس هم رأی مستقیم مردم مطرح است. این یک طراحی است و این طور نیست که این طراحی از فقه بیرون آمده باشد، بلکه ما از فقه ولایت فقیه را درمی‌آوریم و ولایت فقیه باید بهترین نوع حکومت را که عقلای آن زمان کشف می‌کنند، وضع و طراحی کند. عقل عرفی ما این را حکم می‌کند. بنابراین باب آن برای تکامل آینده باز است.

این رویداد بسیار مهمی است که در ایران اتفاق افتاده است. به همین دلیل غربی‌ها با نگرانی به این پدیده نگاه می‌کنند. چون حادثه این است که ما می‌خواهیم عقلانیت اسلامی را به کار اندازیم که البته الآن جوانه است. ما نمی‌خواهیم حکومتی بسازیم که صرفاً اتوبان بسازد و سطح زندگی مردم را بالا ببرد. این کارها در مقایسه با ماهیت نظام مهم نیست. ما حکومتهایی داریم که بزرگترین رشد اقتصادی را دارند، اما از ابتدایی‌ترین نوع حکومت برخوردارند. مانند کره جنوبی که تا دیروز حکومت کاملاً دیکتاتوری یکطرفه داشت، یا تایوان که بدترین دیکتاتوری دنیا را دارد، اما از بزرگترین رشد اقتصادی هم برخوردار است. از لحاظ سیاسی مهم این است که ما سیستمی وضع کنیم که اولاً مشروع باشد و ثانیاً کارآمد باشد، نه اینکه مشروعیت را فدای کارآمدی کنیم. مامکن است که به دلیل داشتن مجلس کمی شلوغ کنیم و لویح را کم و زیاد کنیم و دولت را عصبانی کنیم و در مجموع گند حرکت کنیم. اما من به این حرکت از این جهت امیدوارم که ما فرصت پیدا کردیم که در داخل عقلانیت اسلامی، سیستمی را طراحی کنیم و اجازه بدهیم که این سیستم کار کند.

کیان: بله از تفاوت نقش مردم در حکومتهای دینی و دموکراتیک صحبت می‌کردیم.

محمدجواد لاریجانی: شما وقتی از بیرون نگاه می‌کنید و یا وقتی به سیستم امریکا نگاه می‌کنید، می‌بینید ما رأی می‌دهیم، آنها هم رأی می‌دهند که این به لحاظ کارکردی با هم شبیه هستند و برای خیلی‌ها تفاوت نمی‌کند، اما دلایل این نقش‌ها تفاوت زیادی با یکدیگر دارد و اتفاقاً این دلایل است که ثابت می‌ماند، یعنی با تحولاتی که بشر پیدا می‌کند، و با گذاری که به سمت پست مدرنیته داریم، آن چیزی که ما را در دوره پست مدرن تعریف می‌کند، دلایل است. و من پیش‌بینی می‌کنم که جوامع دموکراسی لیبرال در دوره پست مدرن از لیبرالیسم فاصله خواهند گرفت و بنیادگرا می‌شوند و جوامع اسلامی زمینه دموکراتیزه شدن را بیش از پیش پیدا خواهند کرد.

کیان: از اینکه جنابعالی این فرصت را در اختیار کیان گذاشتید، سپاسگزاریم.